

جشن لوسیای مقدس

برای ما که دور از وطنمان زندگی می‌کنیم، کشور میزبان در حقیقت، کشور و وطن دوم ما محسوب می‌شود. فرزندان ما در این کشورها به دنیایم آیند بزرگ می‌شوند و در اینجا زندگی می‌کنند. این طبیعی خواهد بود که فرهنگ کشور میزبان، در بیشتر اوقات، فرهنگ مسلط باشد. فرزندان ما خواه ناخواه دومیته و دوفرهنگی خواهند بود. منطقی‌ترین و بهترین گزینه همان است که زیبائیها، خوبیها و برتریهای هر فرهنگ را گلچین کنیم و ارج بگذاریم. ما نیز به عنوان یک شهروند، طبیعی است که باید قوانین، سنتها و آداب و رسوم این کشور های میزبان را بدانیم. از جمله این مراسم که در روز ۱۳ دسامبر در سوئد برگزار می‌شود، جشن «لوسیای مقدس» است

برگزاری چنین رسمی اگر چه زمانی ریشه در مذهب داشته، امروزه فقط بهانه‌ای است که در تاریک‌ترین و سردترین شبهای سال، نور و روشنایی را به خانه‌ها آورند و فضای خانه را از شادی و عطر و گرما پر سازند. در روز ۱۳ دسامبر اگر نه همه‌ی ما، که بیشتر ما، چه در محل کار و چه در مهد کودک و مدرسه‌ی فرزند یا فرزندانمان این ضیافت نور و گرما را در سرمای سرد زمستان این کشور، با همه‌ی تاریکی و طولانی بودنش در این فصل، تجربه کرده‌ایم و خاطره‌ای زیبا و به یادماندنی بخشی از ذهنمان را روشن و گرم نگه‌میدارد و بوی عطر زعفران و شیرینی و نوشابه‌ی مخصوص و شمعهای روشن، فضایی گرم و دلچسب را برایمان زنده می‌کند.



دخترانی که در لباس سفید بلند، تاجی از شمعهای روشن را بر سر دارند، با گامهای آهسته و زمزمه‌ی سرودی بر لب، خبر از رسیدن تاریکی شب می‌دهند.

این ضیافت نور و گرما در هیچ زمان دیگری نمی‌تواند به این اندازه زیبا و دیدنی باشد و چه بهانه‌ی پسندیده‌ای برای شکافتن تاریکی و ورود به نور و گرما و شادی.

لوسیا که بود؟

لوسیا دختری بود که در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. محل تولد او شهر «سوراکوزا» در جزیره‌ی «سیسیل» در ایتالیا بود. در کودکی پدر خود را از دست داد و سرپرستی او را مادر عهده دار شد. لوسیا از همان کودکی در خلوت خود، عهد می‌کند که زندگی خود را وقف دیگران سازد و هرگز به ازدواج تن درنهد. اما مادر، در غیاب او به مردی ثروتمند و صاحب مقام قول می‌دهد که دخترش به ازدواج او درآید. دختر با تلاش بسیار این وصلت را به تاخیر می‌اندازد و از خدای خود می‌خواهد که این پیوند هرگز سر نگیرد.

در همین ایام مادر او سخت بیمار می‌شود. پزشکان از هرگونه مداوایی درمیمانند. «لوسیا» نذر می‌کند مادر خود را به زیارت «آگاتا»ی مقدس، که او نیز به به خاطر باورها و اعتقاداتش به دست قیصر کشته شده بود، ببرد تا شاید که درمان شود. به هنگام زیارت، ندایی غیبی به گوشش می‌رسد که: «خواهر من! چرا چنین درخواستی را از من می‌کنی؟ چیزی که تو خود نیز می‌توانی به او ببخشی! اعتقاد و باور تو باعث نجات مادرت خواهد شد.»



به دنبال چنین معجزه‌ای و به پاس قدردانی، مادر عهد می کند که هرگز دخترش را شوهر ندهد و تمام وسایل و جهیزیه‌اش را به بینوایان ببخشد.

جوانی که قرار بود با لوسیا ازدواج کند از چنین پیشامدی شدیداً خشمگین شده و احساساتش جریحه دار می شود و در پی انتقام برمی آید. پس نزد قیصر از او به جرم مسیحی بودن بدگویی می کند. بر «لوسیا» می شورند و در پی آزار و اذیتش برمی آیند. برای شکستن باورها و غرور ناشی از اعتقادات و باورهاش، او را به بدترین شکل تنبیه می کنند. قرار می شود که او را به یک روسپی خانه بفرستند و در طول راه مردمی که جمع شده‌اند، به بدترین شکل دشنام و ناسزا نثارش کنند. اما اسب گاری از رفتن بازمی ماند و ده ها مرد نیز قادر به کشیدن آن نمی شوند. راه دیگری برای نابود ساختن او می یابند. هیز می فراهم می آورند تا بسوزانندش. اما توفیق نمی یابند. روغن داغ و جوشان رویش می ریزند، بدون آسیب نجات می یابد. ماموران خسته و خشمگین شده، سرانجام خنجری در گلویش فرو می برند تا او را به قتل برسانند. «لوسیا» با همان وضع باز هم نمی میرد تا این که کشیشی جامی را به او می دهد تا بنوشد و پس از نوشیدن آن، درمی گردد. او در ۱۳ دسامبر ۳۰۴، به خاطر باورها و ایمانش، جان خود را از دست می دهد.



در مورد استفاده از تاجی از شمع که در این مراسم بر سر می گذارند چنین آمده که:

می گویند «لوسیا» و دوستان مسیحی او به خاطر این که از آزار و اذیت رومی ها در امان باشند، زندگی مخفیانه را آغاز می کنند.

آنها زندگی زیر زمینی را برمی‌گزینند. زمانی که «لوسیا» برای دوستانش غذا و نوشیدنی به این مخفیگاهها می‌برد، از آنجایی که راهروهای مخفیگاه تاریک بوده و با دو دستش غذا و مواد لازم را حمل می‌کرده، شمع را روی سر خود جاسازی می‌کرده است. سنتی که امروزه دختران تاجی از شمع روی سر خود دارند در حقیقت از این امر گرفته شده

نام لوسیا **Lucia** ، از واژه‌ی **Lux** لاتین به معنی نور و روشنایی می‌آید. به همین جهت او را فرشته‌ی محافظ چشم و بینایی نیز نامیده‌اند. افسانه‌های دیگری نیز در مورد این قدیسه‌ی ایتالیایی آمده‌است.

بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که مراسم «لوسیا» برمیگردد به تقویم «گرگوریان». طبق تقویم جدید، طولانی‌ترین شب ۲۱ و ۲۲ دسامبر است. زیرا که این مراسم که در ۱۳ دسامبر برگزار می‌شود، بر مبنای همان تقویم قدیمی «گرگوریان» است.

مراسم بزرگداشت «لوسیا» از قرن ۱۸ یا سال ۱۸۰۰ شروع شد و در سال ۱۹۲۰ در تمام نقاط سوئد به اجرا درآمد. باید یادآور شد که رابطه‌ی بسیار نزدیکی بین مراسم بزرگداشت «لوسیا» و شب یلدا دیده می‌شود. در نوشته‌های مربوط به این مراسم آمده که: «این شب طولانی‌ترین و تاریک‌ترین شب سال است. آنقدر طولانی که حیوانات خانگی نیز صدایشان درمی‌آید. نیروهای اهریمنی و بدنهاد در این شب برای هرگونه آسیب‌رسانی به انسان و حیوان آماده‌اند. در همین راستا استفاده از هر وسیله‌ای که دارای چرخ باشد، ممنوع بود. از جمله آسیاب دستی، چرخ‌نخ‌ریسی و وسایل شبیه به آن. چنانچه کسی از این وسایل استفاده می‌کرد، مورد غضب «لوسیا» واقع می‌گردید.



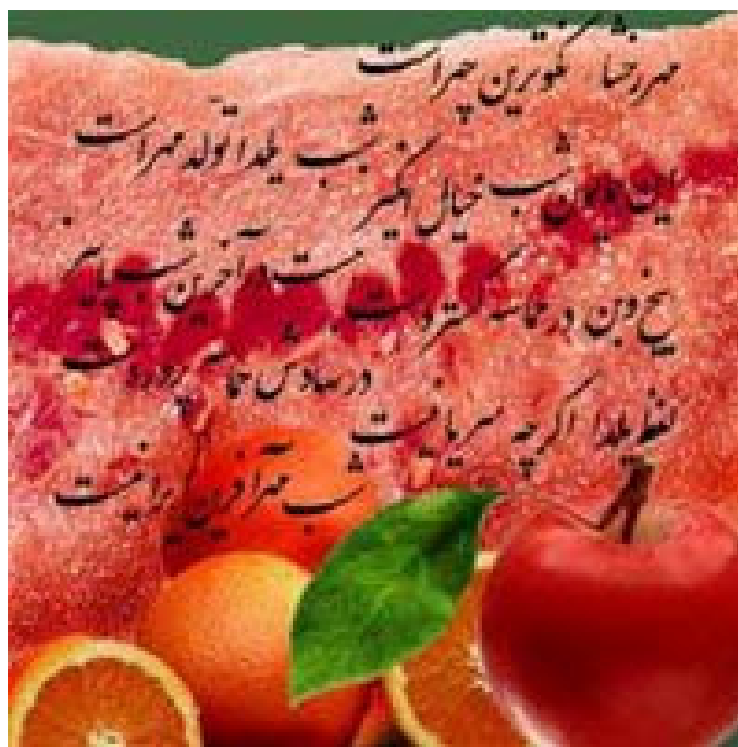
در شمال سوئد این باور وجود داشته که «لوسیا» اولین همسر حضرت آدم بوده است. اجرای این مراسم در گذشته، کمتر شباهتی به مراسم امروزی داشته‌است. برگزاری این مراسم به شکل امروز، درحقیقت از سال ۱۹۲۷ آغاز شد. در این سال روزنامه‌ی **Stockholms dagbladet** این ابتکار را به دست گرفت که در خیابانهای شهر استکهلم دخترانی در هیئت «لوسیا»

ظاهر شوند. سنت انتخاب «لوسیا» از بین کاندیدهای فراوان از همین تاریخ بنا گذاشته شد که پس از انتخاب، تاج مخصوصی را بر سر او می‌گذارند. مراسمی شبیه انتخاب دختر شایسته و نظیر آن.

می‌دانیم که سوئدیها پیرو مذهب پروتستان هستند. حال این که چرا این باورمندان پروتستانی این چنین شیفته‌ی برگزاری بزرگداشت «لوسیا»ی مقدس کاتولیکی هستند، درحقیقت ریشه در زیبایی مراسمی دارد که خود بهانه‌ای است برای آوردن نور، گرما، روشنایی و زیبایی به درون خانه‌های خود. آن هم در زمانی که بیشتر از هر وقت دیگر به آن نیاز است. یعنی وجود زمستانهای سرد و طولانی و تاریک کشورهای اسکاندیناوی.



پیوند یول، یلدا و تولد



اصل واژه‌ای سریانی است به معنی متولد شدن و به دنیا آمدن. گروهی، واژه‌ی «یول Jul»، «یلدا» و «تولد»، دارای ریشه‌ای مشترک هستند که در شب «یلدا» را تولد حضرت مسیح می‌دانند و گروهی دیگر تولد «میترا» یا «مهر» و یا همان خورشید. آنچه که این مسئله را تقویت می‌کند، کوتاهتر شدن شبها و بلندتر شدن روزها در این فصل و سیر طبیعی طبیعت در جهت نور و گرما و روشنایی است.

در ایران قدیم، آغاز سال عبارت بود از دوباره زاده شدن یا دوباره پیدایی خورشید که البته مصادف با اول دیماه بود. به باور ایرانیان باستان، در این زمان، خورشید از چنگال شبهای اهریمنی رهایی یافت و جهان را با نور و گرمای خود زندگی دوباره بخشید. خورشید مظهر ایزد بزرگ، «میترا» بود که او نیز نجات دهنده و مسیح جهان بود که نیروهای اهریمنی را شکست می داد. بنا بر همین باور، روز اول زمستان که آن را انقلاب زمستانی خورشید می خواندند، روز تولد «میترا» نیز بود. این روز دقیقاً مصادف می شد با ۲۱ دسامبر که مردم آن را جشن می گرفتند. هنگامی که میتراپرستی به صورت دینی درآمد و به روم رفت، همین روز، روز مقدس میتراپرستان گشت. با پیشرفت مسیحیت، مردمی که به زور و ستم فرمانروایان مسیحی تغییر آیین داده بودند، رسمهای دیرین خود را فراموش نکردند و به این ترتیب میلاد «مهر نجات دهنده» به حضرت «مسیح نجات بخشنده» منتسب گشت و با پیشرفت مسیحیت در همه جا از جمله در مشرق زمین رواج یافت و با مسیحیان سریانی به ایران بازگشت و شب «یلدا» نامیده شد.



از آنجایی که ایرانیان نیز آن را، شب تولد «میترا» می دانستند، این نام را این بار با تلفظ سریانی آن پذیرفتند. «یلدا»، شکل سریانی کلمه‌ی «میلاد» عربی است که از نظر معنی معادل است با واژه‌ی «نوئل»، از «تاتالیس» رومی به معنی «تولد». بنابراین «نوئل» اروپایی همان شب «یلدا» یا شب «چله»ی ایرانی است و «نوئل» حقیقی، موقع انقلاب زمستانی، یعنی حدود روز ۳۰ آذرماه و ۲۱ دسامبر است.

یکی از دگرگونیهای بزرگ دوران ما، در مراسم عید کریسمس این است که در حال حاضر، «یول» یا برگزاری جشن بزرگ کریسمس، در سوئد، بیشتر جنبه‌ی خانوادگی و فامیلی یافته‌است. این مراسم بیشتر در درون خانواده‌ها اجرا و برگزار می شود. این تغییر روش همزمان با صنعتی شدن و مدرن شدن شیوه‌ی زندگی، به شکل جدید آن تثبیت شده‌است.

در جامعه‌ی کشاورزی سوئد، عید کریسمس یک جشن گروهی و اجتماعی برای یک منطقه و یا یک محله بشمار می‌آید، نه برای یک فامیل و یا یک خانواده که امروزه ما شاهد آن هستیم. در دوران کنونی، حالت گروهی برگزاری جشن‌هایی نظیر کریسمس را می‌توان در درون موسساتی نظیر پیشدبستان‌ها، دبستانها و محل کار دید.



امروزه سوئدیها از خرمای بزم هم برای تنقلات مراسم کریسمس استفاده می‌کنند. اما فراهم آوردن مواد لازم برای برگزاری این جشن بزرگ در گذشته، آسان نبوده‌است.

در برخی نقاط سوئد، مردم حتی در طول تابستان، تدارک مراسم کریسمس را می‌دیدند. این امری عادی بود که پنیر مراسم «یول» را در تابستان تهیه کنند. یعنی زمانی که گاوها از تغذیه‌ی خوب و علوفه و مواد غذایی فراوان بهره‌مند می‌شدند. در نتیجه کیفیت شیر نیز مرغوبتر از همیشه بود.

در مناطقی که درخت گردو یا فندق به عمل می‌آمد، مردم از پاییز به فکر جمع‌آوری آن برای مراسم کریسمس بودند. که هم مصرف خوراکی داشت و هم وسیله‌ی بازی و سرگرمی بود.

چیزی که هرگز فراموش نمی‌شد، تهیه‌ی آجود بود که کریسمس بدون آجود، یعنی هیچ. مقدمات کار تهیه‌ی آجود باید در ماه دسامبر کاملاً تمام می‌شد تا روزهای برگزاری کریسمس، قابل استفاده باشد.

از کارهای دیگر، تهیه‌ی گوشت مخصوص این مراسم بود. چند هفته پیش از فرارسیدن عید کریسمس، در یک صبح بسیار زود، خوکی را که برای مصرف گوشت در نظر گرفته بودند، می‌کشتند. این کار باید صبح زود صورت می‌گرفت و رسم بر این بود که تا دمیدن روشنایی روز باید همه‌ی کارهای مربوط به کشتن و تقسیم کردن و تمیز کردن حیوان، انجام شده بود.

حدود دو هفته مانده به مراسم کریسمس، کار پختن نان و شیرینی آغاز می‌گردید. هم نان مصرفی روزانه و هم نان شیرینی ویژه‌ی مراسم عید را در این مدت تهیه می‌شد. جهت نگهداری نان برای مدتی طولانی، آنها را خشک می‌کردند. هنگام تهیه‌ی نان، وسط آن را سوراخ می‌کردند تا بتوانند از طریق چوبی که در سقف خانه جاسازی کرده بودند، آویزان کنند. شیرینی را نیز گاهی به همین شیوه نگهداری می‌کردند.

در خلال تهیه‌ی مواد خوراکی، چه نان، چه آجوه و یا گوشت و فرآورده‌های آن، مردم سوئد، نگران موجودی به نام (ترول) بودند. به همین جهت در بستن پنجره‌ها و درها نهایت دقت را داشتند که از آمدن این موجودات به درون خانه‌ها جلوگیری کنند. برای اطمینان بیشتر، قطعه‌ای فلز در کنار خمیر تهیه شده برای نان و شیرینی قرار می‌دادند.



«ترول» موجودی است که با افسانه‌های این سرزمین و کشورهای اسکاندیناویا پیوندی تنگاتنگ دارد. دارای هیئتی کوچک و شبیه به انسان، اما کریه و بدچهره است و در جنگلها زندگی می‌کند. می‌توان تصور کرد که وجود این پدیده، ساخته‌ی باورهای است ناشی از تفکرات مردم این کشورها با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی و آب و هوایی و جنگلهای انبوه آن.

بابانوئل سوئدی Jultomte

اولین شخصی که به عنوان Tomte یا بابا نوئل شناخته شده، فردی بوده با نام Sankt Nikolaus یا نیکلای مقدس، که ظاهرا کشیشی بوده که در آسیا می‌زیسته است. این کشیش فردی بوده با ویژگیهای بسیار انسانی، مهربان و فداکار که بویژه کودکان را بسیار دوست می‌داشته و به آنها محبت می‌کرده است. شکل ظاهری این مرد بی‌شبهت به بابانوئل‌های امروزی نبوده است. دارای ریش و موی بلند و سفید و قیافه‌ای خوشایند و مهربان.

هنوز در برخی کشورها روز ششم دسامبر که روز نیکلای مقدس است، روز دریافت هدیه نیز هست.



اما در مورد بابانوئل‌های سوئدی که **Tomte** نامیده می‌شوند، باید گفت که هیچگونه رابطه‌ای بین اینها و نیکلای وجود نداشته‌است.

در سوئد، هر محله و منطقه، **Tomte** مخصوص خودش را داشته که مردم آن منطقه سعی می‌کرده‌اند که با آنها رفتاری مهربانانه و دوستانه داشته باشند. از جمله این که در شب عید کریسمس، در بیرون از خانه برای آنها غذا می‌گذاشتند تا در این شب مقدس گرسنه نمانند.

اما بابانوئل مدرن و اروپایی که ما در کارپستالهای سوئدی می‌بینیم در حقیقت ساخته‌ی ذهن خلاق نقاش معروف سوئدی **Jenny Nyström** است که در سالهای ۱۹۴۶-۱۸۵۴ می‌زیسته است.

در دوران قدیم، تصویری که سوئدیها از بابانوئل داشتند، موجودی بود در هیأت مردی کوچک و خشمگین، با لباسهای خاکستری که بیشتر جهت ترساندن و شوخی با دیگران در مناطق گوناگون رسم می‌شد. اما آنچه که **Jenny Nyström** بعد ها در نقاشیهایش به تصویر کشید، بابانوئلی است مهربان و خوشحال و صورتی زیبا که با هدیه‌های عید کریسمس به دیدن افراد می‌رود.

او نقاشی را خیلی زود شروع کرد. یازده سال بیشتر نداشت که در یک مدرسه‌ی نقاشی در شهر گوتنبرگ سوئد، شروع به آموختن این هنر کرد. از همان آغاز کار، اراده‌اش بر این بود که روزی باید هنرمند بزرگی شود. در فرهنگستان هنر شهر استکهلم، او اولین دانشجوی زنی بود که به آموختن این هنر پرداخت و دوست و همکلاسی افرادی چون **Carl** و **Anders Zorn** شد. **Larsson** شد.



این هنر مند، ۲۱ ساله بود که اولین بابانوئل ساخته‌ی فکر و هنر خود را به چاپ رساند. یعنی در سال ۱۸۷۵. این نقاشی را به هدف داستانی از **Viktor Rydberg** به نام «ماجراهای ویگ کوچولو در شب عید کریسمس» کشیده بود. او با نشان دادن شایستگی و استعدادش در این زمینه به دریافت بورسی نائل شد تا بتواند در این رشته، هنرش را تکامل بخشد. با دریافت این بورس به فرانسه مسافرت کرد و در آنجا با کار نقاشان فرانسوی آشنا شد. از جمله این که آنها به مناسبت موقعیت‌ها و موضوعات گوناگون، کارتهای ویژه‌ای تهیه می‌کنند و هنر نقاشی زینت‌بخش این کارتها می‌گردد.

Jenny هنگام بازگشت به سوئد از این اندیشه‌ی فرانسویها در تهیه‌ی کارت‌پستال ویژه‌ی عید کریسمس کمک گرفت. اولین کارت‌پستال ویژه‌ی یول یا عید کریسمس در سال ۱۸۸۶ به چاپ رسید و در معرض فروش قرار گرفت. مردم استقبال فراوانی کردند و استفاده از کارت جای مخصوص خود را در سنت‌های سوئدی باز کرد. آن طور که تخصص او بیشتر در طرح و کشیدن بابانوئل‌های گوناگون، شناخته شد. مدلی را که این هنرمند برای کشیدن بابانوئل‌های خود انتخاب کرده بود، در حقیقت و در اصل صورت پدر خودش بود.

شکوفایی و خلاقیت کارهای این زن هنرمند در طول سالهایی که به کشیدن چنین تصویرهایی پرداخته، چشمگیر بوده‌است. او به راحتی می‌توانست بابانوئل‌های گوناگونی را در موقعیت‌های ویژه‌ای خلق کند. در آغاز کارش، حتی برای مراسم عید پاک نیز تصویرهایی در هیأت بابانوئل می‌کشید که اینجا و آنجا در میان تخم مرغها، خروسها و مرغها پیدایشان می‌شد. اما بعد این کارت را فقط به کارتهای عید کریسمس اختصاص داد.

در طول یک سال، او ۲۳۳ تصویر برای جلد مجله‌های مخصوص عید کریسمس کشید. طراحی و نقاشی او در همه حال متأثر از وقایع و پیشرفت تکنولوژی بود. زمانی که انسان توسط بالن به گستره‌ی آسمان راه یافت، بابانوئل‌های **Jenny** نیز در این کار از دیگران عقب نماندند. زمانی بعدتر آنها رانندگی می‌کردند و با هواپیما به سفر می‌پرداختند. در این نقاشی‌ها حتی بابانوئل‌هایی دیده می‌شوند که با چتر به زمین می‌آیند تا بسته‌های عید کریسمس را تقسیم کنند.



اگر غم نان و گذران زندگی، این هنرمند ارزنده را مجبور به کشیدن تابلوهایی جهت فروش و به خاطر در آمد حاصل از آن نمی‌کرد، شاید او فرصت بیشتری می‌یافت تا در جهت شکوفایی هنرش بکوشد. کارت‌پستال‌های فراوانی که امروزه فرستاده می‌شود، کار دست و هنر این هنرمند است.

Advent

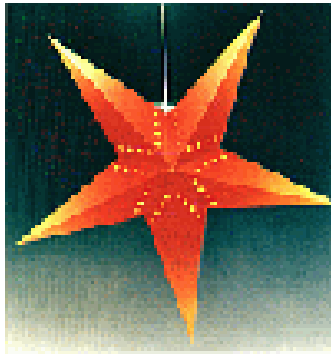
حدود چهار هفته پیش از عید کریسمس، شمعها و ستاره‌های الکتریکی در شکل‌های گوناگون پشت پنجره‌های خانه‌ها قرار می‌گیرد و روشنی آن در دل تاریکی زمستان شکوه خاصی دارد. علاوه بر این، از شمعهای واقعی نیز استفاده می‌شود. از چهار شمع که نماد چهار هفته انتظار و به استقبال کریسمس رفتن است، هر یکشنبه یکی از شمعها را روشن می‌کنند. هفته‌ی دوم، دوشم، هفته‌ی سوم، سه شمع را و چهارمین هفته که تولد حضرت مسیح است چهارمین شمع نیز افزوده می‌شود.



واژه‌ی **Advent** از کلمه‌ی لاتین **Adventus** گرفته شده که به معنای رسیدن و یا فرارسیدن است. که به تعبیرهای گوناگون هم می‌تواند رسیدن نور و گرما و روشنایی باشد که در پیش است و هم اشاره به تولد مسیح و جشن کریسمس اطلاق گردد.

اجرای این مراسم به زمان دوری برنمی‌گردد. این رسم که ۲۴ روز قبل از فرارسیدن تولد حضرت مسیح آغاز می‌شود، مردم شمارش معکوس را شروع می‌کنند. برای این کار تقویم‌های مخصوصی به ویژه برای کودکان تهیه شده که با تصویرها و نقاشیهای زیبا تزئین می‌شود و دریچه‌هایی در آن تعبیه شده که کودک هر روز یکی از آنها را باز می‌کند تا به روز ۲۴ دسامبر می‌رسد که «یول» هست و تولد مسیح. برای جلب توجه کودکان در درون هر دریچه شکلات یا چیز جالبی هم قرار می‌دهند که اشتیاق کودک را برای باز کردن آن بیشتر می‌کند. این تقویم‌ها اولین بار از آلمان به سوئد آمده‌است.

شمع و ستاره‌ی **Advent** نیز دستاورد آلمانیهاست که نوع شمعهای الکتریکی آن از سال ۱۸۷۰ به بعد در سوئد مورد استفاده قرار گرفته‌است. ستاره‌های الکتریکی در آغاز از کاغذهای مخصوص تهیه می‌شده اما امروزه انواع پلاستیکی، چوبی، مسی و فلزی آن موجود است.



این چهار هفته‌ی هر کدام به مناسبتی برگزار می‌شود:

هفته‌ی اول یا شمع اول را که روشن می‌کنند، در حقیقت به یاد و به همدردی با کسانی است که خانه و کاشانه‌ای ندارند. با روشن کردن اولین شمع، آرزو می‌کنند که همه دارای سرپناه و کاشانه‌ای باشند.

دومین هفته و یا دومین شمع را که روشن می‌کنند، در همدردی با تهیدستان است و آرزو می‌کنند که فقر و تنگدستی از جهان رخت‌بریندد.

سومین شمع را در سومین هفته روشن می‌کنند که در همدردی با انسانهایی است که تنها هستند و از تنهایی رنج می‌برند. و بالاخره چهارمین و آخرین شمع جهت رسیدن «یول» و تولد حضرت عیسی روشن می‌شود.

Julklapp

از جالبترین سنت‌های این دوران به ویژه برای کودکان و حتی بزرگسالان دادن هدیه است که به سوئدی به آن **Julklapp** می‌گویند.

ویژگی برجسته‌ی مراسم کریسمس، مهربانی و بخشش است. این مهربانی و بخشش تنها در مورد انسانها نبوده و نیست. حیوانات و طبیعت نیز در این ایام باید مورد مهر و محبت قرار گیرند. دادن هدیه در قدیم به صورت دریافت لباس، غذا و ضروریات زندگی انجام می‌شد. اما این که چرا دادن این هدیه با نام **Julklapp** مشخص می‌شود، ناشی از سنتی قدیمی در این کشور است.

در زمانهای دور، هر محله برای خود بابانوئلی داشت که کار تقسیم هدیه‌ها را عهده‌دار بود. بابانوئل یا همان **Tomte** هدایا را یک به یک به صاحبانش می‌رساند. اما به شیوه‌ی مخصوص آن دوران. به این صورت که هدیه را پشت در خانه می‌گذاشت و با کوبیدن دودست به یکدیگر (به شیوه دست زدن) و صدایی که از آن برمی‌خاست صاحب خانه را متوجه هدیه‌ی خود که در پشت در گذاشته، می‌ساخت. یا آن را به سرعت به درون خانه می‌انداخت و خود ناپدید می‌شد. زمانی که صاحب هدیه برای برداشتن

آن در را باز می کرد، کسی را نمی دید. دلیل این کار این بوده که صاحب خانه شرمندۀ نشود و با وجدان راحت هدیه‌ی خود را دریافت دارد. واژه‌ی **klappa** در زبان سوئدی به معنای کوبیدن دو دست به یکدیگر و یا دست زدن است.



ناگفته نماند که چنین سنتی را ما ایرانیان نیز در شب چهارشنبه‌سوری داشته‌ایم و داریم. در مراسم قاشق‌زنی هدیه دهنده یا بخشنده هرگز نباید صورت متقاضی را ببیند. در آن زمان نیز گرفتن وسیله، خوراکی و نیازمندی متقاضی هدف بوده که بتواند سور و سات عید را فراهم کند. در نتیجه بخشش به این صورت انجام می‌شده.

جایگاه درخت کاج در مراسم کریسمس

نخستین بار استفاده از درخت کاج در مراسم عید کریسمس از جنوب آلمان گزارش داده شده که تاریخ آن به حدود سده‌ی ۱۶ می‌رسد. شاید دلیل انتخاب درخت کاج را برای این مراسم، بتوان در شباهت زیاد آن به درخت زندگی دانست که نوعی درخت در بهشت بوده و در انجیل نیز آمده‌است. عده‌ای آن را درخت نجات‌بخش نیز نامیده‌اند.

در سوئد، زمینداران و فئودالها اولین بار در قرن ۱۸ از این درخت در مراسم بزرگداشت کریسمس استفاده کردند. پس از آن شاید یک قرن دیگر به طول انجامید تا وجود این درخت در این روزها و استفاده از آن به صورت همگانی درآمد و زینت‌بخش این ایام شد.



برگزاری سنت عید کریسمس در نقاط مختلف سوئد به صورتهای گوناگون اجرا می‌شده‌است.

در جزیره‌ی **Gotland** برای تأمین گرمای خانه، بارسیدن «یول» یا عید کریسمس، تنه‌ی درخت بسیار بزرگی را به داخل خانه می‌آوردند. در خلال انتقال تنه‌ی درخت به درون خانه، شور و نشاط و هیاهویی برپا می‌داشتند که نوازنده‌ای نیز آنها را همراهی می‌کرد.

یک سر تنه‌ی درخت در داخل اجاق قرار می‌گرفت و سر دیگر آن در داخل خانه بود که در جای خود تشکیل محلی را می‌داد که هم برای بازی کودکان در شبهای عید کریسمس بود و بازگو کردن فسه‌ها و داستانه‌ها و هم برای نشستن افراد. به اواخر هفته‌ی اول از مراسم کریسمس که می‌رسیدند، تنه‌ی عظیم درخت نیز کوچک و کوچک‌تر شده بود. در این زمان رسم بر این بود که قسمت انتهایی درخت را همیشه نگهدارند. زیرا برای خانه و اعضای خانواده خوشبختی به همراه می‌آورد. اگر درخت تا به آخر سوزانده می‌شد، بد یمن می‌نمود. گفته می‌شد که در این حالت انسان می‌توانست صدای پرنده‌ای را از درون آن بشنود و یا به چشم خود شاهد پرواز پرنده‌ای باشد که با سوختن کامل تنه‌ی درخت بیرون می‌پرد. که البته این کار به فال بد گرفته می‌شد.